جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا
ایں رسالہ عجالہ از افادات جناب فضیلت مآب مولوی محمد شبیر علی صاحب ضلع سلہٹ موسوم
نقد الجواہر
بجواب جواہر مضیئہ مولفہ جناب مولوی محمد لطف الرحمن صاحب مدرس مدرسہ عالیہ کلکتہ
قیمت فی جلد ۱ر

۲۹۸۶۱۲۲
م ۱۲۲
۲۲۳۸
M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2238

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہر گونہ ثنا و ستایش مر مہیمن ذو الجلال را کہ پیکر خاک آدم را بہ ندای اصطفیٰ آدم
در بر کرده خلعت خلافت مرحمت فرمود و کلاه شوکت و جاه و علّم آدم بر سر نهاده
اورنگ جلالت اسکن انت وزوجک الجنۃ نوازش نمود و اخگر ناپاک ابلیس پر تلبیس
را بجارت وانّ علیک لعنتی الی یوم الدین افروخت۔ گرد باد لاملئن جهنم
منک و ممن تبعک بران افزود۔ و از بارش کلوخ انک رجیم دود از دمارش انگیخته
تابش انا خیر منه را بخاک اخرج منها مذؤما مدحورا نجا کستر اند و صد گونه
تحیت و تسلیم اشرف انبیا پیشوای مرسلان را کہ ذات ذات الکمالش علت وجود جمله
موجودات و حجت خلقت همه مخلوقات است و آل و اصحابش را سلام و اکرام الی قیام
الساعۃ و ساعۃ القیام۔ اما بعد بنده هیچمیز احقر الخلیقه بل لاشیء فی
الحقیقه بفحوای گمنامی معلوم نشین ناکامی محمد مبشر علی سلهٹی بر ارباب تحقیق

CHECKED 1996-97

واصحاب تدقیق عرض پرداز است کاندرین ایام فتنه سرانجام روزی بعضی از دوستانم که از
بوی خوشبوی بوستان یکرنگی شان بوستانم - رساله بابت بامن در خوردند و بهر جوابش
بصد اصرار دامنم گرفتند چون دریافتم جواهر مضیه نامی تالیف عالمی گرامی یافتم - هر چند که
مولفش در آغاز مرام نقل کلام بزرگان را بکار برد تا در انجام کلام و خلاصه ما هو المرام
باظهار رای خود را خطا بخطا پیمود سر آنکه از موائد فوائد تفسیر عزیزی اولا نه لقمه گرفت
و ذخائر اندوخت و پایان کار در جزائش دامن پاک مصنفش را بسنگ جرح چاک
نمودن خواست نعوذ بالله من شرور انفسنا - بیت - این چه شورست که در دور قمر
می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم + هر کسی روز بهی می طلبد از ایام + مشکل اینست
که هر روز بتر می بینم - چون مرا از امتثال امر ایشان چاره نبود کام ناکام بجوابش
پرداختم - توقع از اصحاب دانش و فرهنگ و ارباب هوش و هنگ که بدیده انصاف
بنگرند و اصل مرام را که نمایش راستی رای بزرگان ست نه حرف گیری دیگران
باعتساف نسبت ندهند و رساله را بنقد الجواهر نامیدم و کار خود بخدا سپردم -
افوض امری الی الله وما توفیقی الا بالله وهو الهادی وعلیه اعتمادی
والآن فلنشرع فی المقصود بعون الملک المعبود - پوشیده نماند که آنچه
صاحب جواهر در اساس قدسی و فائده اول فوائد ضیائیه فضائل علم و فضیلت
علما را بیان کرده نه از کمال خود بدولت گونه و نه از سرمایه خویشتن نموده بلکه
از ابتدا تا انتها نقل کلام سعادت انجام امام همام و رئیس المفسرین سند المحدثین

عزیز مصر تحقیق و تدقیق قیصر قصر توقیف و توفیق حافظ مولانا شاه عبد العزیز قدس سره
العزیز بکار برده و دران نیز سر پهبا خورده و غلطیها کرده چنانچه در اساس قدسی سطر ۲
صفحه ۶ (و بنظم و نثر جمله اشیا پرداز) نوشته غالباً بمعنی نظم و نسق گرفته است و این
خلاف محاوره است زیرا که نظم و نثر تقابلاً بمعنی عبارت منظوم و منثور می آید و در سطر
چهارم صفحه ۸ (برای تبکیت و تعجیز فرشتگان الخ) نگاشته است و ظاهر مضمون
جمله تفسیر عزیزی (برای مکافات ان احسان و لغایت ان بی ادبی ملائکه را مامور
باین نوع تعظیم و تکریم ساختند) را در عبارت خود داخل نمود. و لفظ تبکیت و تعجیز
بران افزود و بلوث غلط آلود. کما سیأتی ان شاء الله تعالیٰ و در فائده اول
فوائد ضیائیه سطر یکم صفحه ۹ (اول انکه این آیهٔ کریمه بر فضل علم بدلالت واضح دلالت
می کند) خبط صریح واقع شد زیرا که سابقش قول ایزد پاک واذ قلنا للملٰئکة
اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین
مذکور است پس وضاحت بالای طاق این آیت بر فضل علم چگونه دلالت می کند حالانکه
لفظ علم هم مذکور نیست و بالیقین این فائده که عریض و طویل است از فصل
فوائد تفسیر عزیزی نکته. و از باب فضائل علمش جمله را ترجمه چنانچه رئیس المفسرین
تحت قوله تعالیٰ واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون می فرماید دوم انکه این
آیه و این قصه دلیل واضح است بر فضیلت و شرف علم الخ پس حضرت مولانا قدس سره
بیشک فضائل علم را بجا بیان فرمود (فلله دره) وهکذا فی التفسیر الکبیر

تحت ذلك القول وصاحب جواہر عم چہ نسبت خاک را با عالم پاک ہا بیجا نقل نمودہ بانگ بی ہنگام برداشت پس این جملہ بر خبط و نافہمیش بدلالت واضحہ دلالت کرد کما لایخفی علی من لہ ادنی درایۃ وعلی ہذا القیاس بسا غلطی موجود است اگر جملہ اش شمردہ آید ہر آئینہ دفتری گردد چنانکہ سعدی فرماید۔ بیت گران جملہ را سعدی املا کند ٭ مگر دفتری دیگر انشا کند لیکن چون محض موغلت بود تعرض آن از اہل کردہ باطل حرام کہ اظہار سستی رای ہدایت پیرای بزرگان عیدمکان است خصوصاً استاذ الاساتذہ حضرت فردوس منزلت رئیس المفسرین کہ حضرت ایشان استاذ اساتذہ من واو بودند بتوجہ تمام رجوع می آرم وعز خرفات فائدہ دوم وسیوم را در حیز تحریر آوردہ جوہر جواہر می نمایم **قولہ** فائدہ دوم باید دانست کہ مخاطبین کلام عظمت نظام اذ قال ربك للملئكة انی جاعل فی الارض خلیفۃ خاص ملائکہ بودند غیرے را دخلی نبود انتہی **اقول** ملائکہ را مخاطب این خطاب گفتن سراسر خطاست فقد خبط فی ذلک خبط عشواء درکب متن عمیاء چہ این خطاب با حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم است کہ حضرت رب العزت با جناب رسالت مآب قصۂ آدم عم و فرشتگان را حکایت می فرماید۔ **قولہ** چہ ظاہر معنی ملائکہ فرشتگان است عدول ازان بلا ضرورت داعیہ جائز نباشد کما فی التفسیر الکبیر قلنا ہذا خلاف الظاہر فلا یصار الیہ الا عند الضرورۃ انتہی **اقول** درینجا صاحب جواہر بنام ابام ابہام غلط البتہ نابینا یا نہ موئنت حوالت بکار بہدان فی ذلک فرجۃ

ابلیس فیها مرتبه - عبارت تفسیر این ست قوله کان من الجن ای صار من الجن
قلنا هذا خلاف الظاهر فلا یصار الیه الا عند الضرورة - یعنی درینجا کان
را بمعنی صار گفتن خلاف ظاهر ست و صاحب جواهر می گوید ظاهر یعنی ملائکه فرشتگان ست
عدول ازان بلا ضرورت داعیه جائز نباشد کما فی التفسیر الکبیر پس مشار الیه قول امام
چیزے بود و سولت جواهر بنا فهمید گی چیزی دیگر مشار الیه قرار داده قول امام را
بیجا نقل کرد **قوله** گروهی سرائید ند که ابلیس از زمرهٔ فرشتگان ست الی قوله چون
نقش این تقریر الخ **اقول** این جمله ترجمهٔ قول تفسیر کبیر ست که امام مذهب بعض را
با سوال و جواب نقل نموده نا که مذهب و مختارِ خود قرار داده لیکن صاحب جواهر
بطرز سرقه بیانش کرد چنانکه از لفظ کما قال الامام ظاهر و باهر ست مگر آیهٔ کریمه ما منعک
ان لا تسجد اذ امرتک را از خود ترجمه نموده راهِ خطا پیموده زیرا که بر تقدیر بودن
لفظ منع بمعنی الشئ و ان لا تسجد زائده باشد کما فی البیضاوی وغیره لیکن مترجم لا را نافیه
پنداشته همچنان ترجمه کرد کما لا یخفی علی من طالعه - **قوله** باید دانست که آنچه خاتم
المحدثین الی قوله بچند وجوه سخیف ست **اقول** صاحب جواهر درینجا قول حضرت
رئیس المفسرین را سخیف نگفته بلکه خفت و سخافت خود ظاهر کرده زیرا که آنچه حضرت
ایشان در عزیزی فرموده اند همه آئینه درست و راست بے کم و کاست بوده است
جزاه الله عنی و عن جمیع المسلمین خیرا اما صاحب جواهر بگمان آنکه هر گاه قول صاحب
تفسیر عزیزی را بالضعف و سخافت نسبت نمایم البته شیخت و فضیلت خویشتن

افزوده باشم بهفوات چند در چند که اعتباری را نشاید سود او بیان نمود چون ایزدی مشیت الهی
مقصودش بود گمانش بغلط بر آمد و بجای مشیخت و فضیلت خفت و فضیحت روزی
شد خوش گفت علیه الرحمة **بیت** چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه
پاکان برد + هرگاه اظهار صحت و حقیقت قول رئیس المفسرین مقصود بالذات است
ابطال وجوهات سخیف صاحب جواهر شرح وار بیان کرده می آید **قوله** اول آنکه ابلیس
درین حکم سعادت قرین ساقط الاعتبار و نهایت ذلیل و خوار بود یا چنان نبود بلکه او
اعتباری داشت لیکن نه چندانکه مر فرشتگان را یا اعتبارش مانند اعتبار ملائکه بود بر تقدیر
اول سجود و عدم سجود و استکبار و عدم استکبارش مساوی بود پس ذکرش بطریق اهم
و اهتمام اتم صورتی ندارد و بر تقدیر ثانی سجودش نیز بنظر حضرت رب العزت مقصود
بالذات بود یا نی بر صورت ثانی بطلانش از دلیل اول ظاهر است و بر صورت اول
شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد و بر تقدیر ثالث حکمش حکم شق اول تردید ثالث است
فافهم انتهی **اقول** شق اول تردید ثالث صحیح و قوله شمولش بطریق تبعیت چه معنی دارد
منقوض است بقوله تعالی وکانت من القانتین بلکه بر تقدیر ثالث هم با راستی
راستی نشان میدهد که مساوات باعتباری باشد و تبعیت باعتبار دیگر و الحق صحیح
قوله دوم برای آنکه از فائده ثانیه معلوم گشت که درین مقام مخاطبین خاص فرشتگان
بودند غیر را دخلی نبود و چون ملائکه باثبات دعوی خویش فرو ماندند برای تعجیز و
ایشان حکم سجده صادر گردید الخ **اقول** این وجه باطل است بدو وجه اول آنکه خطاب

خاص بودن ملائکه که در فائدهٔ دوم مذکور شده بود و بپایهٔ صحت نرسیده کما صرح التصریح
بناءً سناء البناء علی الفاسد فاسد دوم آنکه امر اسجدوا را امر تعجیزی گفتن راه ترکستان گرفتن
زیرا که مامور به یعنی معجز عنه در امر تعجیزی بنسبت مکلف محال الامتثال و غیر مقصود الاتیان
می باشد مثل قوله تعالی فأتوا بسورة من مثله و قوله تعالی فانبؤنی باسماء
هؤلاء پس مامور به در امر سجده اگر محال الامتثال و غیر مقصود الاتیان بودی ملائکه
چگونه بجا آوردندی و بر عدم اتیانش نسبت عصیان و فسق بشیطان چسان روا
بودی بلکه این امر امر تکلیفی تخییری مفید الوجوب مقصود الاتیان بود کما لایخفی اما کاتب
جواهر امر تخییری و تعجیزی تمیزی دست نداده و هرگز این معنی از سهو نخواهد بود
والا بارها نمی گفت چنانچه در سطر ۴ صفحه ۸ و سطر ۱۱ صفحه ۳۵ و صفحه ۳۶ لفظ تعجیز موجود است
فمن شاء فلیطالع **قوله** سوم آنکه قول الله سبحانه ما منعك ان لا تسجد اذ امرتك
برین معنی دلالت می کند که حکم سجده اصالةً بشیطان بود انتهی۔ **اقول** درین شک نیست
لیکن لازم نمی آید که امر اسجدوا یعنی قوله تعالی اذ قلنا للملائكة اسجدوا
اصالةً بشیطان بود۔ شاید که بامری دیگر اصالةً مخاطب بوده باشد و بر عدم اتیانش
حق سبحانه تعالی بطریق عتاب خطاب استفهام فرمود یا آنکه در امر سجده بطریق تبعیت
مامور بود و اتیانش مقصود لیکن چون در امتثال خاص او ملعون سر باز زد خداوند کریم
او را در خطاب عتاب خاص نمود۔ **قوله** چهارم آنکه حدیث پادشاهان الخ **اقول** درینجا
صاحب جواهر حکم پادشاهان را به دو قسم منقسم کرد یکی امر عام که هر مکلف را شامل گردد چون

صلوٰة وزکوٰة ودیگری خاص کہ چنان نبود و پر ظاہر ست کہ ما نحن فیہ از قسم اول یعنی امر
عام ست پس ابلیس را بلاریب شامل شده نا کہ از قسم دوم کما زعم۔ **قوله** پنجم آنکہ بر تقدیر
استثنای متصل ضرورست کہ مستثنیٰ از جنس مستثنیٰ منه باشد الخ **اقول** این ضرورت
غیر مسلم ست لما قال الرضی فقد تبین ان المتصل لیس هو المستثنیٰ من
الجنس کما ظن بعضهم بر تقدیر تسلیم نیز دخول مستثنیٰ در لفظ مستثنیٰ منه بحسب استعمال
وقصد متکلم کافی ست لما قال العلامة فی التلویح فکان المستثنیٰ منه هو اللفظ
باعتبار ما یتناوله بحسب الاستعمال وقصد المتکلم لا بحسب الوضع پس شمول
ملائکه مر ابلیس را با وجود بودنش از جنیان بحسب استعمال وقصد متکلم هیچ امتناع نیست
فلا محذور فی صحة کون الاستثناء متصلا کما لا یذهب علی من له حظ من العقل والنقل۔
قوله آنکه صاحب کشاف گفته الی قوله نیز بچند وجوه سخیف ست۔ **اقول** بیت
بتاراج خود ترکتازی کنی ٭ کہ گنجشک باشی وبازی کنی ٭ وفی مثل ذلک لسعة عند السفهاء
والجهلاء وفضیحة عند الفضلاء والعقلاء لانه ما قال صاحب الکشاف لصحیح نسبته الی السخافة
انما هو من الحماقة لان الوجوهات کلها لیست بشیء کما بینا انفا۔ **قوله** اول آنکه نخستین ہویدا شد
کہ تغلیب کثیر بر قلیل آنگاه رو دهد کہ آن قلیل ساقط الاعتبار باشد الخ **اقول** این وجه
غیر مرضی بلکہ قابل اعتداد نیست وانچه امام در تفسیر کبیر احتجاج بعض را حکایة نقل نموده
مذہب ومختار ایشان نیست وصاحب جواهر بنا فهمی خود بیان نقل رای امام بنا نهاده بگو یا
عقل ودعوی ظاهر البطلان خود گواهی آورده هرگز اشعار ساقط الاعتبار اعتباری را نشاید

ما قال الامام تحت قوله تعالیٰ وکانت من القانتین ۔ فان قیل لم قیل من القانتین علی التذکیر
نقول لان القنوت صفة تشمل من قنت من القبیلین فغلب ذکوره علی اناثه الخ
پس ظاہر ست کہ اگر شرط سقوط الاعتبار مذہب و مختار امام بودی ہرگز درینجا باختیار تغلیب جواب
نگفتی چہ مغلوب علیہ در آیۂ کریمہ سقوط الاعتبار نیست و نیز معنی تغلیب در آیۂ کریمہ و عمرین و قمرین
در ابوبکر و عمر و شمس و قمر چگونہ صورت بندد مع انہ صرح بہ العلامة فی المطول حیث قال
والتغلیب یجری فی فنون کثیرة منه تغلیب الذکور علی الاناث بان یجری علی الذکور
والاناث صفة مشترکة المعنی بینهم علی طریقة اجرائها علی الذکور خاصة کقوله
تعالیٰ وکانت من القانتین الی قوله ومنها ابوان ونحوه کالعمرین لابی بکر وعمر والقمرین
للشمس والقمر والحسنین للحسن والحسین وما اشبه ذلك ومنه تغلیب الجنس الکثیر
الافراد علی فرد غیر هذا الجنس مغمور فیما بینهم بان یطلق اسم ذلك الجنس علی الجمیع
کقوله تعالیٰ واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس عد ابلیس من
الملائکة لکونه جنیا واحدا فیما بینهم وایضًا فی شرح العقائد النسفیة ۔ قلنا
لا بل کان من الجن ففسق عن امر ربه لکنه لما کان فی صفة الملائکة فی باب العبادة
ورفعة الدرجة وکان جنیا واحدا مغمورا فیما بینهم صح استثناءه منهم تغلیبا
انتهی **قوله** دوم آنکہ در قول خویش و یجوزان یجعل منقطعا از جواز چہ ارادہ کردہ یا امکان عام
یا معنی دیگر بر تقدیر ثانی بیانش باید تا سخن راندہ آید و اولش باطل ست زیرا کہ درین ہنگام
معنیش این باشد کہ منقطع ثابت ہست مع انتفای ضرورت جانب مخالفش بدو وجہ

باطل ہست انتہی بلفظہ **اقول** شق اول صحیح است و ہر دو وجہ بطلانش باطل کما سیجئ اما
از بیان معنی امکان عام کرامت شیخ خوب معلوم شد بل جوہر عبارت آرائی و معقول دانی
بر محک دنی تامل عیان می آید خود غلط بود انچہ ما پنداشتیم۔ چہ بر تقدیر بودن امکان
عام مقید بجانب وجود باشد پس معنی اش درین ہنگام (انقطاع متصور ہست و عدمش
ضروری نیست) خواہد بود ناکہ ثابت ہست چنانکہ گفتہ زیرا کہ امکان را فعلیت لازم نیست
کما تقرر فی موضعہ **قولہ** اول آنکہ استثنای متصل استثنای حقیقی ہست و منقطع را مجازاً استثنا
نامند کما فی التلویح لان الاستثناء الحقیقی ہو المتصل و انما المنقطع یسمی استثناء
بطریق المجاز و بلا ضرورت داعیہ رجوع بمجاز جائز نباشد انتہی بلفظہ **اقول** عبارت منقولہ
البتہ در توضیح مذکور ست و صاحب تلویح استثنای منقطع را از حقیقت اصطلاحیہ شمردہ
حیث قال اما لفظ الاستثنا فحقیقۃ اصطلاحیۃ فی القسمین بلا نزاع پس مقام غور ست
کہ ہرگاہ صاحب جواہر را در عبارت توضیح و تلویح گونہ امتیاز حاصل نیست پس در تصنیف
رسائل چہار زانو نشستن بزعم دُر سفالہا سفتن و باد بہاپیمودن ست و نیز از ضرورت چہ
مراد ست اگر ضرورت متکلم ارادہ کردہ باشد فلا نسلم انہ کذلک لان المجاز کثیر فی القرآن
واللہ تعالیٰ منزہ عن شوائب الضرورۃ علوا کبیرا و اگر ضرورت مخاطب مراد باشد فسلم و لا نم
کیف و کثیرا ما تستدعی الیہ فی مثل ہذا المقام فی کلام الملک العزیز العلام۔ **قولہ** دوم آنکہ
ہرگاہ ابلیس لعین بر تقدیر نبودنش از جنس ملائکہ در امر سجود مامور نباشد پس اسناد اباء
و استکبار بسویش چگونہ کردہ آید انتہی **اقول** بر تقدیر بودن استثنا استثنا منقطع لازم

نمی آید که در امر اسجدوا لآدم مامور نباشد بلکه نامور بوده در امر اسجدوا لآدم بطریق تبعیت کما مرّ
و مستثنیٰ هست از نسبت فسجدوا بطریق انقطاع و استثناد اباء و استکبار بعلت مخالفتش از
اتیان مامور به در اسجدوا باشد نه در فسجدوا که اخبار هست **قوله** سوم آنکه سابقاً هویدا شد
که این خطاب خاص بفرشتگان بوده در جای دیگر ارشاد گردیده **وما منعك ان لا
تسجد اذ امرتك** این قول نص برین معنی هست که ابلیس لعین از جنس ملائکه هست انتهی
اقول از سابق چه مراد هست اگر فائدهٔ دوم اراده کرده باشد پس هیچ نیست لما تقدم
بطلانه هناك و اگر جای دیگر اراده کرده از خطاب خطاب اسجدوا لآدم مراد گرفته باشد
پس هر چند که ثبوتش بوضوح نه پیوسته اما میگویم که خطاب اسجدوا خاص بفرشتگان بود
اصالةً و ابلیس را شامل شده تبعیة کما مرّ غیر مرة و درین جا از نص چه مراد هست یا نص
اصولی هست یا لغوی ثانی ظاهر البطلان ست زیرا که در آیهٔ کریمه کدامی لفظ بر فرشته
بودنش دال صریح نیست و اول نیز باطل هست زیرا چه کدامی عاقل نمی گوید که آیهٔ کریمه
بهر بیان ملکیت ابلیس مسوق شده پس قول معتوه و مخبوط را چه اعتبار **قوله** وانکه
صاحب بیضاوی گفته الی قوله رکیک هست زیرا که این سخن مجرد احتمال و عدول از
ظاهر قول ایزد متعال هست انتهی **اقول** صاحب جواهر را عجب مرضی پیدا شده
که خواهی نخواهی بطالات و مزخرفات لایعنی چهره می آراید و بهوس ناموری غلط
کاریها می نماید حالانکه قاضی بیضاوی جمله اقوال مختار و غیر مختار را بربط تام و ضبط
ما لا کلام درج کتاب خود ساخته و نقل نموده بقوت و ضعف هر یک با توجیه و توفیق

اشارهٔ دقیق فرموده پس صاحب جواہر باآنکہ جل تحقیقش بلاتفاوت خلاصہ ترجمۂ منقول
قاضی بیضاوی است چگونه منقول ایشان را برکاکت نسبت نمود اگر فی الحقیقت منقول قاضی
بیضاوی رکیک باشد ہمانا تحقیقش نیز سخیف خواہد بود چراکہ منقول شان ہمو تحقیق خود ہم و است
فلو کان کذا کان کذا فمن یرید الاطلاع فعلیہ بالمطالعه **قوله** نزد فقیر سراپا تقصیر
حق انست الی قوله که ملائکہ بر دو قسم اند یکے انکہ ہمگنان ایشان از جمیع معائب ونقائص
مبرا و مقدس اند و دیگر انکہ اکثر ایشان عصمت ندارند و باہم توالد و تناسل دارند
و ابلیس از جملۂ ایشانست۔ **اقول** این مذہبی سست بلا ذاہب و قولیست غیر مختار
محض برای نقل ست نداز برای اختیار چنانچہ اکثر مفسرین مثل قاضی بیضاوی و علامہ
ابو السعود بروایت ابن عباس رضی نقل کرده اند لیکن کدامی کس مذہب و مختار خود قرار نداده
و علاوهٔ آن عدم ذکوریت و انوثیت فرشتگان از کلام پاک حضرت رب العزت
بثبوت پیوسته و معصومیت جملۂ ایشان از ہمہ معاصی از کلام امام ہمام بپایۂ تحقیق رسید
حیث قال المجتهد الاعظم من علماء الدین اتفقوا علی عصمة کل الملائکة
عن جمیع الذنوب۔ **قوله** زیراکہ سابق ظاہر شد که مخاطبین این کلام شیخ خاص
فرشتگان مقربین بوده اند و نیز استثنا متصل استثنای حقیقی ست و او را لازم کہ مستثنیٰ
از جنس مستثنیٰ منه باشد الخ **اقول** صاحب جواہر بر حقیّت تحقیق خویش گو در حقیقت
غیر مختار ست این قول را بطریق دلیل بیان می کند آنرا یاد گذشته باد که بطلان بیانش
شمر حوار گذشت و خلاصۂ ما فی الباب اینکه در تحقیق ابلیس که اصلش چیست علماء را

اختلاف کثیر است گروهی گویند که جنی است نه فرشته و جوقی دانند که فرشته است نه
جنی و فریقی پندارند که ماهیت هر دو یکی ست نیکوکارش را ملک و بزه کارش
را شیطان نامند و ابلیس پیشتر ملک بوده بعلت عصیان شیطان گردیده و طائفه انگارند
که ابلیس پر تلبیس باعتبار نوع از فرشتگانست و باعتبار عمل از جنیان و هر یکی ازوا
ابن عباس رضی الله عنهما نقل می نمایند چنانکه صاحب جواهر نیز نقل کرده مختار
محقق خود قرار داده و هر یکی حسب زعم خود ها توجیها کنند و دلیلها آرند ترجیحها دهند
و جوابها گویند کل حزب بما لدیهم فرحون پس جائیکه علماء سلف را اختلاف است
ما را کجا رسد که یکی را الغلط و دیگری را الصحت نسبت کنیم و ناگفتنیها گوئیم حالانکه اختلاف
علماء رحمت است ع ۔ در هر سخن بحث کردن رواست هان علماء ثقات را میرسد
که نخستین بتوجیه و توفیق حتی الوسع کوشند و تطبیق دلائل تعارض را پوشند
بیشتر بتوضیح ترجیح و اعتبار اختیار تحقیق خودها را در معرض بیان آرند اما چون کسی را
که در اسمان و ریسمان فرقی نماند و در توضیح و تلویح و تعجیز و تنجیز تمیزی ندارد نه از
سواد تحقیق داغی و نه از بیاض توفیق رنگی در رسیدن مقام کمر همت بستن و ناگفتنیها
گفتن هرانچه ناشنیدنیها شنفتن است ع چرا کاری کند عاقل که باز آید پشیمانی
بل هر چه گوید بدان ماند که گفته بخشش و تخشش این هرسه دختران معاویه بودند یا
برادران علی۔ **قوله** نیز آنچه از حضرت عباس رضی الله عنهما روایت و صاحب
بیضاوی ازا حکایت کرده الی قوله مؤید کلام ماست انتهی **اقول** درین چه شک و چگونه

نباشد چون پیشتر گذشته که خلاصه ترجمه منقول قاضی بیضاوی عین محقق صاحب جواهر است
پس هر چه موید منقول ایشان باشد بیشک موید محققش نیز خواهد بود کما لایخفی **قوله**
گوییم که بتقدیر تسلیم و قطع نظر از نقل همچنین مفسر عالی قدر الی قوله کلام حضرت حکیم جلت
حکمته باعلی ندا بدین سو ندا می کند **اقول** پوشیده مباد که انچه صاحب جواهر بغایت
تحقیق خود را در معرض بیان آورده سرمایه دلیلش جز روایت ابن عباس چیزی نیست
رضی الله عنهما زیرا که مدار جمله هرزه اش بر دو قاعده بود یکی انکه تغلیب کثیر بر قلیل تا وقتیکه آن
قلیل ساقط الاعتبار نباشد جائز نیست دوم آنکه استثنا بطریق اتصال تا وقتیکه
مستثنی از جنس مستثنی منه نبود روا نی و بطلان هر دو قاعده شرح وار بالا گذشت
و چون در یجا صحیح الاسناد نبودن روایت مذکوره را تسلیم کرده از نقل مفسر عالیقدر
نیز قطع نظر نمود پس جمله تحقیقش جز انکه بغلط بر آید چه چاره و هم چه گفته که کلام حضرت
حکیم باعلی ندا بدین سو ندا می کند می گوییم از کدامی آیت این معنی مفهوم نشد و که بالاتر که
دو صنف اند یکی توالد و تناسل دارند و دیگری ندارند پس راستی رای روشن احقر ما
باحسن وجوه نمایان گشت و همه خرفات مؤلف جواهر مضیه زاهق و باطل فقطع
دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین هذا ما حصل فی هذه
الایام فلو زید لزدنا بتوفیق الملک العزیز العلام

تمت

اشتہار قابل اظہار

بر ضمیر ضمیر انظیر نقادان سخن سنج مخفی و محتجب مباد کہ ریحانۃ الالبا تراویدہ خامہ صاحب جواہر زواہر لطفہ نیز بنظام گذشت از ولولہ شوق ورنگریستم و دو سہ ورق معائنہ کردم۔ از نشیب و فراز عبارتش جبین شوقم پر چین گشتہ نخواست کہ بازش بنگرم۔ چہ از طرز فارسیت دور۔ از خلاف محاورہ مملو غضب اینکہ حضرت منشی معتقد و ست برعایت قافیہ طفلان مضمون را قفا ہا زدہ۔ دانستیاک پیساو ند خون مضامین ریختہ خونبہالیش بگردن خود گرفتہ۔ از ینجا نقلے یاد آمد۔ کہ مغلی مکان جہت خدمت خودش بسیاری را بخدمت می کشید۔ باین شرط کہ کلام مقفا باید گفت ورنہ از مرسوم محروم۔ وبدین شرط حق بسیاری را تلف می ساخت۔ یکبار خدمتگاری ہوشیار ہمان شرط خدمتش قبول کرد۔ ونام خودش عبد الرزاق مشہور ساخت چنانچہ مغل باری برای کارے خدمتگار خود را بخواند **مغل** ۔ عبد الرزاق۔ جواب ندارد۔ **مغل** بار دوم۔ عبد الرزاق۔ صدائی برنخاست۔ **مغل** بار سوم باواز بلند۔ عبد الرزاق۔ **خدمتگار**۔ چہ میگوئی حرم ساق۔ **مغل** بر آشفتہ۔ مرا دشنام می دہی نمکحرام۔ **خدمتگار**۔ ترا از دشنام چہ کار۔ قافیہ را نگاہ باید فی الجملہ شمار از شمار عیبش پریشان۔ ونشان از نشان دادنش بی نشان فقط

اعلان

الحمد للہ کہ این رسالہ لاجواب جواب جواہر مضیہ بخط خوب وصورت مرغوب بمطبع غوثیہ واقع کلکتہ مالسن لین نمبر ۲ بتاریخ دوم ماہ فروری ۱۸۸۹ء حلیہ طبع در برگرفتہ چہرۂ اشتہار برافروخت وبمطبع نزد مولوی محمد احمد اللہ مکان نمبر (۱) خلاصی ٹولہ سوچی پاڑہ لین موجود است

۳۴۳۸۱۰